

نیکی

۱

محتوا و مفهوم فصل: در این فصل با گونه‌ای از ادبیات روبرو هستیم که از آن با نام ادبیات تعلیمی یاد می‌کنند. تعلیم در لغت به معنای آموزش دادن و آگاه کردن است و در اصطلاح ادبی، نوشته‌ای است به شعر یا نثر که دانشی (چه عملی و چه نظری) را به خواننده بیاموزد و یا مسایل اخلاقی، فلسفی، مذهبی و . . . را به شکل ادبی عرضه کند. ادبیات تعلیمی، ادبیاتی است که نیک‌بختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و همت خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌کند.

ادبیات تعلیمی، طیف وسیعی از ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهد. پند و اندرز، آموزه‌های زهدآمیز و اخلاقی، گونه‌های رنگارنگ ادبیات تعلیمی فارسی است. حتی درون‌مایه‌های تغزلی و حماسی در ادبیات فارسی، به نوعی با آموزش‌های اخلاقی، پیوند یافته است. در پهنه‌ی ادب فارسی، آثاری چون: قابوسنامه‌ی عنصرالمعالی کیکاووس و شمسیر، آداب الصوفیه‌ی ابوعبدالرحمان سلمی، کیمیای سعادت امام محمد غزالی، حدیقه‌ی سنایی، مخزن الاسرار نظامی و از همه مهمتر بوستان و گلستان سعدی و بخش‌هایی از شاهنامه فردوسی و مثنوی معنوی مولانا و . . . جزو ادبیات تعلیمی به شمار می‌روند.

محتوا و مفهوم درس: شعر زیر را سعدی در قالب مثنوی، در وزن **فَعولُنْ فَعولُنْ فَعولُنْ فَعولُنْ** (بحر مُتقارب) سروده و در باب دوم بوستان (در احسان) آورده است. او در این مثنوی با استفاده از تمثیل، ضرب‌المثل از تو حرکت از خدا برکت را به تصویر می‌کشد و در پایان به این نکته اذعان می‌کند که توانگر باید باری از دوش ناتوانی بردارد نه اینکه سربار دیگران شود. بسیاری از ابیات سعدی بعنوان ضرب‌المثل در میان عامه رواج دارد؛ مصراع بخور تا توانی به بازوی خویش نیز امروزه بعنوان مثل کاربرد دارد که در این مثنوی آمده است.

معنی و نکات مهم ابیات

فروماند در لطف و صنْع خدای،

۱. یکی روبه‌ی دید، بی‌دست و پای

قلمرو زبانی: یکی روبه‌ی: یکی (نهاد)، روبه‌ی (مفعول)، (ی) نشانه‌ی ناشناس است. / بی‌دست و پا: وابسته‌ی پسین (صفت بیانی برای روباه). / فروماند: متحیر و شگفت‌زده. / صنْع: آفرینش. / دست و پا، لطف و صنْع: تناسب.

قلمرو ادبی: قافیه: پای و خدای. / نهاد: روباه، نهادِ افرادِ ضعیف و ناتوان است. / مراعاتِ نظیر: دست و پا، لطف و صنْع.

قلمرو فکری: معنی: شخصی روباه بی‌دست و پای را دید و در لطف و آفرینش خداوند، درمانده و حیران شد. / مفهوم: حیرت و سرگشتگی در آفرینش الهی.

بدین دست و پای از کجا می‌خورد

۲. که چون زندگانی به سر می‌برد

قلمرو زبانی: چون: چگونه، چطور. < قید پرسش. / دست و پا: تناسب. / می‌برد و می‌خورد: مضارع اخباری.

قلمرو ادبی: قافیه: می‌برد و می‌خورد. / کنایه: به سر بردن کنایه از گذراندن و سپری کردن است. / مراعاتِ نظیر: دست و پا.

قلمرو فکری: معنی: که چگونه زندگی خود را می‌گذراند و با این بی‌دست و پای و درماندگی از کجا غذایش را به دست می‌آورد؟ / مفهوم: تعجب از خلقت روباه و ناتوانی او در به دست آوردن روزی. / نکته: بیت اول و دوم، موقوف‌المعانی هستند.

۲. در این بود درویشِ شوریده رنگ

که شیری برآمد، شغالی به چنگ

﴿ **قلمرو زبانی:** درویشِ شوریده رنگ: بینوای آشفته حال. < ترکیبِ وصفی. / شوریده رنگ: وندی- مرکب، «شورید + ه + رنگ». / شیر و شغال: تناسب. / **قلمرو ادبی:** قافیه: شوریده رنگ و چنگ. / کنایه: شوریده رنگ کنایه از پریشان و آشفته حال. / مراعاتِ نظیر: شیر و شغال. / واج آرای: حرف (ش) و (ر). / نماد: شیر، نمادِ افرادِ قوی و با اراده و متگی به خود است. / **قلمرو فکری:** معنی: آن مرد که از زنده ماندن روباه شگفت زده بود، ناگهان دید شیری در حالی که شغالی را در چنگال گرفته بود، آمد. / مفهوم: پی بردن به نحوه‌ی روزی رسانی خداوند. /

۴. شغالِ نگون بخت را شیر خورد

بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

﴿ **قلمرو زبانی:** نگون بخت: بدبخت، بیچاره. / شیر: نهاد. / شغالِ نگون بخت: ترکیبِ وصفی. < مفعول. / نگون بخت: مرکب، «نگون + بخت». / مراعاتِ نظیر: شغال، شیر و روباه. / **قلمرو ادبی:** قافیه: شیر و سیر. / ردیف: خورد. / کنایه: نگون بخت بودن کنایه از بدبختی و بیچارگی. / جناس: شیر و سیر. / مراعاتِ نظیر: شغال، شیر و روباه. / **قلمرو فکری:** معنی: شیر، شغالِ بیچاره را خورد و آنچه را که باقی مانده بود، روباه خورد و سیر شد. / مفهوم: پی بردن به نحوه‌ی روزی رسانی خداوند. /

۵. دگر روز، باز اتفاق افتاد

که روزی رسان، قوتِ روزش، بداد

﴿ **قلمرو زبانی:** دگر روز: روز دیگر. < ترکیبِ وصفی مقلوب. / باز: قید تأکید. / اتفاق: نهاد. / اوفتاد: رخ داد. / روزی رسان: منظور خداوند است. < وندی- مرکب، «روز + ی + رسان». / قوت: غذا. / قوتِ روزش: مفعول. < قوتِ روز (ترکیبِ اضافی)، روزش (ش) مضاف الیه. / **قلمرو ادبی:** قافیه: اوفتاد و بداد. / تکرار: روز. / جناس: روز و روزی. / واج آرای: حرف (ر) و (ز). / تلمیح: مصراع دوم اشاره دارد به آیه‌ی «أَنَّ

اللَّهُ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ، بی تردید خدا، خود روزی دهنده و صاحبِ قدرتِ استوار است» سوره‌ی مبارکه‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۸.

﴿ **قلمرو فکری:** معنی: روز دیگر باز این داستان تکرار شد و خداوند به گونه‌ای روزیِ روباه را به او داد. / مفهوم: رزّاقی و روزی رسانی خداوند. /

۶. یقین، مرد را دیده، بیننده کرد

شد و تکیه بر آفریننده کرد

﴿ **قلمرو زبانی:** یقین: ایمان، اعتقاد به خدا. / دیده: چشم. / بیننده: بینا، آگاه. / را: فکّ اضافه. / شد: رفت. / **قلمرو ادبی:** قافیه: بیننده و آفریننده. / ردیف: کرد. / کنایه: بر کسی تکیه کردن کنایه از کمک خواستن از اوست. / مراعاتِ نظیر: دیده و بیننده. / **قلمرو فکری:** معنی: مرد درویش که با چشم خود این صحنه را دید و از لطفِ خدا، یقین حاصل کرد، رفت و به جای اینکه خود کار کند، فقط به لطفِ الهی تکیه کرد. / مفهوم: دست کشیدن از تلاش و تکیه به خداوند. / قرابتِ مفهومی: «دل شود گر به علم بیننده راه جوید به آفریننده (جام جم اوحدی مراغه‌ای)». /

۷. کزین پس، به کنجی نشینم چو مور

که روزی نخوردند پیلان به زور

﴿ **قلمرو زبانی:** کزین: که از این. / به کنجی و به زور: مُتَمَم. / نشینم: مضارع اخباری. / پیلان: فیل‌ها. < نهاد. / روزی: مفعول. / **قلمرو ادبی:** قافیه: مور و زور. / تشبیه: نشینم چو مور. < من (مشبه) چو (ادات تشبیه) مور (مشبه‌به) بنشینم (وجه تشبیه). / کنایه: به کنجی نشستن کنایه از کار نکردن است. / مراعاتِ نظیر و تضاد: پیل و مور. / نماد: فیل، نمادِ قدرت و مور، نمادِ ضعفی است. /

قلمرو فکری: معنی: (آن شخص با خود گفت) که از این به بعد مانند مورچه گوشه‌ای می‌نشینم (بدنبالِ روزی نمی‌روم)، زیرا روزی هرکس مشخص است و با زور نمی‌توان روزی بدست آورد. / **مفهوم:** روزی‌رسانیِ خداوند. / **قرابت مفهومی:** «جهدِ رزقِ ار کنتی و گر نکنتی برساند خدای عزَّ وَّ جَل ... و روی در دهانِ شیر و پلنگ نخوردند مگر به روزِ اجل (گلستانِ سعدی)».

۸. زَنخْدانِ فرو بُردِ چندی به جیب

که بخشنده، روزی فرستد ز غیب

قلمرو زبانی: زَنخْدان: چانه. < مفعول. / جیب: گریبان، یقه. < مُتمم. / بخشنده: صفتِ خداوند که جانشینِ اسم شده است. / چندی: قیدِ زمان. / روزی: مفعول.

قلمرو ادبی: قافیه: جیب و غیب. / جناس: جیب و غیب. / کنایه: زَنخْدان به جیب فرو بردن کنایه از تلاش و کوشش نکردن و بیکار نشستن. / تلمیح: مصراع دوم اشاره دارد به آیه‌ی «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ، بی‌تردید خدا، خود روزی‌دهنده و صاحبِ قدرتِ استوار است» سوره‌ی مبارکه‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۸.

قلمرو فکری: معنی: مدتی بدون تلاش و کوشش در گوشه‌ای نشست به این امید که خداوند روزی او را از غیب می‌فرستد. / **مفهوم:** روزی‌رسان بودنِ خداوند و اعتقاد به روزیِ مقدر و تعیین شده و اعتقاد نداشتن به از تو حرکت از خدا برکت. / **قرابت مفهومی:** «مخور هولِ ابلیس تا جان دهد همان کس که دندان دهد، نان دهد ... نگارنده‌ی کودک اندر شکم نویسنده‌ی عمر و روزی‌ست هم (بوستانِ سعدی)».

۹. نه بیگانه تیمار خوردش، نه دوست

چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

قلمرو زبانی: تیمار: غم، اندوه، فکر. < مفعول. / بیگانه و دوست: نهاد. / چنگ و رگ و استخوان و پوست: تناسب. / چنگ: نوعی سازِ زهی که با انگشتانِ دست نواخته می‌شود. < مُتمم. / چنگش: (ش) مضاف‌الیه است.

قلمرو ادبی: قافیه: دوست و پوست. / کنایه: تیمارِ کسی خوردن کنایه از غم خوردن و پرستاری کردن از او. / تضاد: بیگانه و دوست. / تشبیه: چو چنگ. < آن شخص (مشبه) از لاغری و نحیفی (وجهِ شبه) به چنگ (مشبه‌به) تشبیه شده است. / **ایهام تناسب:** چنگ. < ۱. نوعی ساز. ۲. پنجه‌ی دست. که در معنیِ دوم با رگ و استخوان و پوست، تناسب دارد. / **مراعاتِ نظیر:** چنگ، رگ، استخوان و پوست. / **جناس:** دوست و پوست.

قلمرو فکری: معنی: (مدتی که دست از کار کشید) نه بیگانه به فکرِ او بود و نه دوست و مانند چنگ، بسیار لاغر شده بود. / **مفهوم:** نهایتِ ضعف و ناتوانی.

۱۰. چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش

ز دیوارِ محرابش آمد به گوش:

قلمرو زبانی: چو: وقتی که، هنگامی که. < قیدِ زمان. / صبرش: (ش) مفعول است. / هوش: هلاکت. / محرابش: (ش) ضمیر متصلِ شخصی در نقشِ مفعول است. < در اینجا جهشِ ضمیر اتفاق افتاده. در واقع اینگونه بوده، ز دیوارِ محرابِ آمد به گوشش.

قلمرو ادبی: قافیه: هوش و گوش. / جناس: هوش و گوش. / استعاره (مُصَرَّحَه)*: محراب استعاره از عالمِ غیب است.

قلمرو فکری: معنی: وقتی که از شدتِ ضعف و ناتوانی صبرش تمام و بی‌جان شد، ندایی از عالمِ غیب به گوشش رسید.

۱۱. برو شیر درنده باش، ای دَغَل

مَیْنَدازِ خود را چو روباهِ شَل

قلمرو زبانی: دغل: مگار و حيله‌گر. / شَل: دست و پای از کار افتاده.

قلمرو ادبی: قافیه: دغل و شَل. / تشبیه: شیر درنده باش. < تو (مشبه) مانند (ادات) شیر درنده (مشبه‌به) قوی (وجهِ شبه) باش. چو روباهِ شَل. < تو (مشبه) خود را مانند (ادات) روباهِ شَل (مشبه‌به) بیکار مَیْنَداز (وجهِ شبه). / **مراعاتِ نظیر:** شیر و روباه.

﴿ **قلمرو فکری:** معنی: ای حيله‌گر! برو و مانند شیر درنده باش و خود را همچون روباه بی‌دست و پا، گوشه‌ای نینداز. / مفهوم: توصیه به تلاش و کوشش. / قرابت مفهومی: «اگر عَنقَا ز بی‌برگی بمیرد شکار از چنگ گنجشکان نگیرد (کلیات سعدی)﴾ ای پرده‌ساز درین دیر پرده‌در تا کی چو کرم پیله نشینی به پرده در (دیوان عطار)». / نکته: بیت ده و یازده، موقوف‌المعانی هستند.

۱۲. چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟

﴿ **قلمرو زبانی:** وامانده: باقی‌مانده. < صفت. وندی، «وا + مانده». / سیر: مُسند.

﴿ **قلمرو ادبی:** قافیه: شیر و سیر. / جناس: شیر و سیر، چه و چو. / تشبیه: چو شیر. < تو(مشبه) مانند(ادات) شیر (مشبه‌به) تلاش(وجه شبه) کن. چو روباه شل. < تو(مشبه) مانند(ادات) روباه (مشبه‌به) که از پس مانده‌ی غذای دیگران می‌خورد(وجه شبه) نباش.

﴿ **قلمرو فکری:** معنی: چنان کار و تلاش کن که مانند شیر از خوراک تو برای دیگران باقی بماند. چرا مانند روباه باشی که از باقی‌مانده‌ی خوراک دیگران سیر شوی. / مفهوم: توصیه به روی پای خود ایستادن. / قرابت مفهومی: «چون شیر، به خود، سپه‌شکن باش فرزند خصال خویشتن باش (لیلی و مجنون نظامی)﴾ و آنکه دون همّت است همچون سگ هست چون ز بهر نان در تگ (حدیقه‌ی سنایی)».

۱۳. بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بُود در ترازوی خویش

﴿ **قلمرو ادبی:** قافیه: بازو و ترازو. / ردیف: خویش. / کنایه: که سعیت بود در ترازوی خویش کنایه از بازگشتن نتیجه‌ی کار و تلاش به خود انسان؛ از بازوی خویش خوردن کنایه از به خود متکی بودن. / تلمیح: کل بیت اشاره دارد به آیه‌ی «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ، و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده(هیچ نصیب و بهره‌ای) نیست و اینکه تلاش او به زودی دیده خواهد شد» سوره‌ی مبارکه‌ی نجم، آیه‌ی ۳۹ و ۴۰. / مجاز: (بازو) مجاز از قدرت و توان و (سعی) مجاز از دست‌رنج اعمال و تلاش.

﴿ **قلمرو فکری:** معنی: تا توان داری، از سعی و عمل خودت، روزی بدست آور، زیرا نتیجه‌ی کار و تلاش‌ات به خودت باز می‌گردد. / مفهوم: به خود متکی بودن و محتاج دیگران نشدن. / قرابت مفهومی: «هرکه را عالیست همّت او هر دو عالم شده‌ست نعمت او (حدیقه‌ی سنایی)﴾ هرکه نان از عمل خویش خورد مَنّت حاتم طایی نَبَرَد (بوستان سعدی)».

۱۴. بگیر ای جوان، دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

﴿ **قلمرو زبانی:** دست درویش پیر: مفعول. < دست درویش(ترکیب اضافی)، درویش پیر(ترکیب وصفی). / بیفکن: ببنداز، رها کن. < فعل امر.

﴿ **قلمرو ادبی:** قافیه: پیر و بگیر. / کنایه: دست گرفتن کنایه از کمک کردن است. / کنایه: خندان بودن گل کنایه از شگفتگی است. / تضاد: جوان و پیر.

﴿ **قلمرو فکری:** معنی: ای جوان! تو باید به درماندگان کمک کنی نه اینکه خودت را به ناتوانی بزنی تا دیگران به تو کمک کنند. / مفهوم: توصیه به اتکا به خود و کمک به بینوایان. / قرابت مفهومی: «ره نیک‌مردان آزاده گیر چو استاده‌ای دست افتاده گیر (بوستان سعدی)».

۱۵. خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

﴿ **قلمرو زبانی:** را: فک اضافه. / بخشایش و آسایش: وندی، «آسا + ش، بخشا + ش».

﴿ **قلمرو ادبی:** قافیه: بخشایش و آسایش. / ردیف: است. / واج‌آرایی: حرف(ش) و مُصَوِّت(آ). / تلمیح: کل بیت اشاره دارد به روایت پیامبر(ص)

«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِيهِ، مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در آمان باشند».

﴿ قلمرو فکری: معنی: عفو خداوند شامل حال کسی می‌شود که مردم از دست او در آسایش باشند. / مفهوم: توصیه به بی‌آزاری. / قرابت مفهومی: «اصل ایمان آن که بی‌آزار باش دایم از آزارجو بیزار باش (دیوان عطار) ﴾ بی‌آزاری زیردستان گزین بیابی به هرکس به داد آفرین (شاهنامه‌ی فردوسی)».

که دون هم‌تاند بی‌مغز و پوست

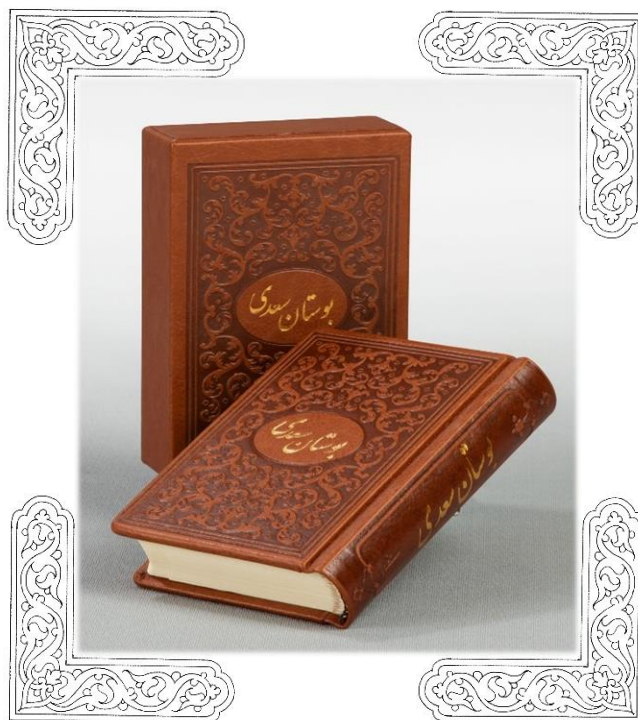
۱۱. کَرَمَ وَرَزْدَ آن سر که مغزی در اوست

﴿ قلمرو زبانی: دون: پست، خسیس. / همت: بلند نظری، طبع بلند. / دون هم‌تان: صفتِ جانشینِ اسم. / بی‌مغز و پوست: مُسند. / قلمرو ادبی: قافیه: اوست و پوست. / کنایه: مغز در سر بودن کنایه از اندیشمند بودن و بی‌مغز و پوست بودن کنایه از بی‌خرد و بی‌شعور بودن است. / جناس: اوست و پوست. / مراعاتِ نظیر: سر و مغز و پوست. / مجاز: سر، مجاز از انسان و مغز، مجاز از اندیشه است. / قلمرو فکری: معنی: کسی که خردمند و دانا است، جواهردی می‌کند و انسانِ نادان و پست، فرومایگی و پستی از خود نشان می‌دهد. / مفهوم: عاقلان، بخشنده‌اند و افرادِ پست هیچ چیز ندارند و تو خالی هستند. / قرابت مفهومی: «کرامت، جواهردی و نان‌دهی است مقالاتِ بیهوده طبلِ تهی‌ست (بوستانِ سعدی) ﴾ کسی گش به نیکی بُود دسترس نیابد که آن باز دارد ز گس (?).»

که نیکی رساند به خلقِ خدای

۱۷. کسی نیک بیند به هر دو سرای

﴿ قلمرو زبانی: سرا: خانه. / بیند: می‌بیند. < مضارع اخباری. / رساند: برساند. < مضارع التزامی. / قلمرو ادبی: قافیه: سرای و خدای. / استعاره (مُصَرَّحَه)*: دو سرای استعاره از دنیا و آخرت است. / تلمیح: کل بیت اشاره دارد به آیه‌ی «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند» سوره‌ی مبارکه‌ی زلزال، آیه‌ی ۷. و اشاره دارد به حدیث پیامبر (ص) «الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَخْرَةِ، دنیا، مزرعه‌ی آخرت است.» / قلمرو فکری: معنی: کسی در دو جهان رستگار می‌شود که به خلقِ خدا نیکی کند. / مفهوم: توصیه به نیکی‌کاری. / قرابت مفهومی: «که هرکس که او تخم نیکی بکاشت از ایدر نشد تا برش بر نداشت (?). هرکه فریادرس روزِ مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جواهردی کوش (گلستانِ سعدی) ﴾ آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است با دوستانِ مروّت، با دشمنانِ مدارا (دیوانِ حافظ)».



تاریخ ادبیات

شیخ مُشرف‌الدین مصلح بن عبدالله شیرازی مُتَخَلِّصٌ به سعدی و مُلقَّب به شیخِ اَجَل و استاد سخن، از شاعران نامی ایران در قرن هفتم هجری است. در جوانی به مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد رفت و به تحصیل ادب و تفسیر و فقه و کلام و حکمت پرداخت. سپس به شام و مراکش و حبشه و حجاز سفر کرد و پس از بازگشت به شیراز، به تألیف شاهکارهای خود دست زد. وی در سال ۶۵۵ سعدی‌نامه یا بوستان را به نظم درآورد و در سال بعد (۶۵۶) گلستان را تألیف کرد. علاوه بر اینها قصاید، غزلیات، قطعات، ترجیع بند، رباعیات و مقالات و قصاید عربی نیز دارد که همه را در کلیات وی جمع کرده‌اند. وی بین سالهای ۶۹۰ تا ۶۹۴ هجری در شیراز درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.

بوستان یا سعدی‌نامه، نخستین اثر منظوم سعدی است و یکی از شاهکارهای ادب فارسی است که در سال ۶۷۰ ه.ق به پایان رسیده است. این اثر در قالب مثنوی در حدود چهار هزار بیت سروده شده و محتوای آن تعلیمی است. پسندها و آرزوهای سعدی در بوستان، بیش از دیگر آثار او جلوه‌گر است. به عبارت دیگر، سعدی مدینه فاضله‌ای را که می‌جسته، در بوستان تصویر کرده است. در این کتاب پر مغز، از دنیای واقعی که پر از زشتی‌ها و تاریکی‌ها و تباهی و شقاوت است، کمتر سخن می‌رود بلکه جهان بوستان، همه نیکی و پاکی و دادگری و انسانیت است. در واقع آنچنان که عالم باید باشد. بوستان سعدی ده باب دارد که به ترتیب: عدل و تدبیر و رای، احسان، عشق و شور و مستی، تواضع، رضا، قناعت، تربیت، شکر بر عافیت، توبه و راه صواب، مناجات و ختم کتاب، نام دارند. هر باب شامل حکایت‌هایی است که به صورت پی‌درپی نقل می‌شود. بوستان تا کنون به زبان‌های مختلف ترجمه شده است. نخستین بار «گارسین دوتاسی» آن را بطور کامل به زبان فرانسه ترجمه کرد.

